



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

مناظره مکتوب حجت الاسلام و المسلمین وکیلے و جناب آقای مهدی نصیری
(یادداشت اول: آغاز مناظره)

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

موج العالی

در مصاحبه گذشته هیچ تعبیر تندی درباره هیچ کس به کار نرفته بود. آری با صداقت تمام تخصص‌نداشتن و بی‌اطلاعی عده‌ای از منتقدین عرفان و حکمت را عرض نموده و به برخی از کارهای خلاف شرع ایشان اشاره نموده بودم که پس از این نیز عرض خواهم کرد و این صداقت در هیچ فضائی بی ادبی محسوب نمی‌شود.

فهرست

- ۱- مجموع اشتباهات ایشان را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:
- ۱.۱-۱- مباحث تاریخی
- ۱.۲-۲- مباحث علمی
- ۲- چند نکته قبل از آغاز مناظره مکتوب
- ۳- هرج و مرج علمی و تحریف تاریخ یا آزاد اندیشی
- ۴- آیا فیض کاشانی از عرفان و حکمت توبه نموده است؟
- ۵- آیا شیخ بهائی با فلسفه مخالف بوده‌اند؟
- ۵.۱- گرایش شدید مرحوم علامه مجلسی اول، به عرفان و تصوف عمدتاً تحت تأثیر شیخ بهائی است.
- ۶- دیدگاه مرحوم آیت‌الله کمپانی اصفهانی درباره اسفار چیست؟
- ۷- پانویس

بسم الله الرحمن الرحيم

چندی پیش مصاحبه‌ای از بنده منتشر شد و پس از چند روز نگاشته‌ای از جناب آقای مهدی نصیری به بهانه مصاحبه حقیر منتشر گردید.

حقیر در مصاحبه عرض کرده بودم که برای مناظره با آقای نصیری آماده‌ام گرچه فایده‌ای ندارد. سرّ مسأله این بود که آقای نصیری به جای آنکه در مناظره از روش علمی استفاده نموده و در پی حل مسائل و تحقیق و تحلیل و دقت باشند از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریده و مجموعه‌ای عبارات متشابه را به شکل فهرست‌وار

می‌خوانند که انبوهی از آن کاملاً کذب است و فرصتی نیز برای بررسی نمی‌ماند. تنها راه بحث با ایشان مناظره مکتوب است که در آن اشخاص توان فرار از مرکز بحث را نداشته و مجبور می‌شوند با صبر و حوصله به تمرکز بر یک مطلب بپردازند.

نگارنده در سال گذشته نیز پیرامون یکی از اتهامات ایشان به عرفا با ایشان مناظره‌ای مکتوب نمود که بحمدالله پس از دو نقد مکتوب، حقیقت برای حقیقت‌جویان روشن شد.

به هر حال این بنده مدّتها است در صدد بود که باب مناظره مکتوب با امثال آقای نصیری را بگشاید، و لذا از این اقدام آقای نصیری به شدّت استقبال نموده و امیدوار است خبرگزاری فارس این مجال را در اختیار طرفین قرار دهد تا به تفصیل این مباحث به شکل مکتوب مورد بررسی قرار گیرد.

روش مدافعان حکمت و عرفان و طبیعت بحث‌های علمی و خصوصاً فلسفی مقتضی دقت و موشکافی است و حقیر نمی‌توانم همچون آقای نصیری انبوهی از مطالب را روی هم ریخته و چند ادعا را بدون دلیل به آن ضمیمه کرده و نام آن را نقد بنهم. از این رو، پاسخ اشتباهات ایشان را در نوشته مزبور به تفصیل در یادداشت‌هایی سلسله‌وار عرض می‌کنم.

پیشنهاد حقیر این است که هر هفته یک یادداشت در تشریح اشتباهات آقای نصیری عرضه کنم و اگر تا یک هفته پاسخی برای ارائه نداشتند یادداشت بعدی را تقدیم نمایم و اگر دفاع نمودند تا هفته بعد حقیر پاسخ خود را عرضه می‌کنم و از ایشان تقاضا می‌کنم در پاسخ از محور بحث اصلی خارج نشوند و به جای ارائه فهرستی از عبارات پیچیده محیی‌الدین ابن عربی و ... که هر یک را می‌توان در جای خود بررسی و بحث کرد، فقط به نقد طرح شده اگر می‌توانند پاسخ دهند.

مجموع اشتباهات ایشان را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱- مباحث تاریخی

مجموعه‌ای از تحریف‌ها و گزارش‌های کاملاً مخالف واقع و نیز مطالبی که شاید راست باشد ولی با چهره‌ای واژگون نشان داده می‌شود.

این دست مطالب برای تخریب چهره پاک عرفان و حکمت توسط مخالفین ارائه می‌شود و غالباً محصول بی‌دقتی و بی‌اطلاعی است. دو مورد از جعلیات نشریه سمات را حقیر در مصاحبه عرض نمودم. اکنون نمونه‌هایی از این مطالب در این نوشتار آقای نصیری را مرور کنیم:

- فیض کاشانی پس از آنکه عمری در سلک فلاسفه و عرفا بود توبه کرد. - شیخ بهائی با وجود تخصص در اشعارش صریحاً فلسفه را رد کرده است. - مرحوم آیت الله کمپانی به علت ماهیت تناقض آمیز آراء ملاصدرا همچون قاعده «بسیط الحقیقه کل الأشياء» دنبال کسی می‌گشت که این تناقضات را برای او حل نماید. - همه شیعیان دوازده امامی بر ترک نسبت به صوفی و پرهیز از آن اتفاق نظر دارند و هیچ کس از ایشان در سلک صوفی‌گری نبوده است. - مرحوم آیت الله شهید صدر وحدت وجود را باطل و سخنی کفرآمیز می‌داند. -

علامه طهرانی بر درست بودن همه محتوای کتاب فتوحات به داستان پاک نشدن فتوحات پس از یک سال باران خوردن در بالای خانه کعبه استدلال نموده‌اند. - مقام معظم رهبری در استفتائی که دقیقاً درباره حرف‌های اساتید این حقیر و اساتید ایشان است فرموده‌اند: شرکت در جلسات مزبور که با عقائد انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل است جائز نیست مگر ... - آیت الله بهجت، مخالف فلسفه و عرفان مصطلح بودند ولی روابطی نیکو با اهل فلسفه و عرفان داشتند به طوری که آیت الله جوادی بر پیکر ایشان نماز گزارده‌اند. - منصور حلاج توسط حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء لعن شده است. - گزارش‌هایی که این بنده از فضای تفکیکیان خراسان و ناسزاگوئی و لعن و تکفیر ایشان ارائه داده‌ام صحیح نیست و به ایشان افتراء زده‌ام. - علامه حلی متخصص در فلسفه بوده و با قدم عالم و وحدت وجود مخالفت ورزیده است. - این بنده به مخالفان وحدت وجود نسبت داده‌ام که از دید ایشان خداوند متعال در گوشه‌ای از آسمان است. - این بنده به عجب و غرور و توهم علامگی دچار بوده و هتاک و جسارت به مخالفان عرفان کرده و ایشان را نفهم نامیده و رعایت تقوی و مراقبه و عمل به دستور شرع را ننموده‌ام. - این بنده به تبع محیی‌الدین و شارح فصوص به پیامبر الهی نسبت نادانی و نقص در مسأله توحید داده‌ام که این سخن، کفری است آشکار.

و ...

اینها نمونه‌هایی از ساخته‌های آقای نصیری است که در مباحث آتیه ان شاء الله یک به یک بررسی خواهد شد.

۲- مباحث علمی

دسته دوم از مطالب ایشان مباحثی به ظاهر علمی و گاه فلسفی است که برادر عزیز که به اعتراف خود فقط بدایه را خوانده و نهایی‌ای دیده‌اند در آن به اظهار نظر پرداخته‌اند. همچون:

- نقد فلسفه محتاج تخصصی که این بنده گفته‌ام نیست. - بسیاری از عقائد فلسفی و عرفانی مانند وحدت وجود یا توحید افعالی واضح البطلان است. - اگر نقد، محتاج تخصص است پس آقای وکیلی در حال حاضر هم مسلمان و هم هندو و هم بودائی و هم مارکسیست و مجوس و وهابی است. - همه موجودات عبد تکوینی خداوند نیستند. - حمل حقیقت و رقیقت از اقسام حمل شائع است و تمسک به آن نفعی در اصلاح عینیت خالق و مخلوق ندارد. - این سخن که «سنخیت در کلام فلاسفه به معنای شباهت نیست» خطاست. - نامتناهی وجودی مرکب و متجزی است. بساطت ربطی به عدم تناهی ندارد.

و ...

امید است در آینده همه این اشتباهات فاحش با زبان ساده تشریح شود ولی این بنده در آغاز بیشتر به بررسی اشتباهات تاریخی آقای نصیری خواهم پرداخت.

چند نکته قبل از آغاز مناظره مکتوب

پیش از ورود در بحث، چند نکته را جهت روشننگری باید تذکر دهم :

۱- از اصول بحث‌های علمی رعایت ادب است ولی باید دانست رعایت ادب غیر از ترک صداقت و شفافیت است.

حقیر در کتاب «صراط مستقیم» که به غرض نهی از منکر نگاشته شده با لحنی خفیف‌تر از لحن عالمان تفکیکی چون مرحوم آیت الله قزوینی در بیان الفرقان و آیت الله نمازی در تاریخ فلسفه و تصوف قلم زدم تا تاثیر لازم را داشته باشد ولی در مصاحبه گذشته هیچ تعبیر تندی درباره هیچ کس به کار نرفته بود. آری با صداقت تمام تخصص‌نداشتن و بی‌اطلاعی عده‌ای از منتقدین عرفان و حکمت را عرض نموده و به برخی از کارهای خلاف شرع ایشان اشاره نموده بودم که پس از این نیز عرض خواهم کرد و این صداقت در هیچ فضائی بی ادبی محسوب نمی‌شود.

متأسفانه آقای نصیری با هیاهویی عجیب عرائض بنده را هتاک و بی ادبی خوانده و تعبیر حقیر را - به واسطه بی‌دقتی- به تعبیری زشت همچون نفهمی تبدیل و تحریف کرده‌اند. (نفهم یعنی کسی که قابلیت فهم ندارد که نوعی جسارت است و به هیچ وجه مترادف غیرمتخصص و بی‌اطلاع نیست).

حقیر از ایشان تقاضا می‌کنم که یک بار، مصاحبه بنده را با متن نگاشته شده توسط خودشان در نزد یک فرد متقی و منصف و بی طرف قرائت کنند تا مصداق بی ادبی را دریابند.

هرج و مرج علمی و تحریف تاریخ یا آزاد اندیشی

۲- این بنده گرچه چند سالی است به توفیق الهی از تحصیل علوم مقدماتی و کلام و اصول و فقه و تفسیر فارغ شده و به تدریس این رشته‌ها در تمام مراتب ابتدائی و انتهائی پرداخته‌ام، ولی در رشته فلسفه فقط در حد تدریس مقدماتی و متوسط (بدایه و نهاییه) مشغول بوده‌ام و هیچ گاه توهم این معنا را ننموده‌ام که متخصص فلسفه یا عرفان باشم. نمی‌دانم چرا برادر عزیز پنداشته‌اند که حقیر به «وهم علامگی و عجب و غرور» دچار شده و خود را در ردیف متخصصین عرفان و فلسفه دانسته‌ام. نسبت‌هایی که باید در آخرت پاسخگوی آن باشند.

شاید به جهت آثار مکتوب و شفاهی حقیر در دفاع از فلسفه و عرفان به چنین توهمی دچار شده‌اند ولی باید بدانند که این بنده تا به حال هیچ اثر تخصصی در این زمینه‌ها ارائه ننموده و علی‌رغم اینکه نوآوری‌ها و یادداشت‌هایی انتقادی خصوصاً نسبت به حکمت متعالیه دارم ولی چون خود را متخصص نمی‌دانم هیچ گاه منتشر نکرده‌ام.

آنچه تا به حال از این قلم عرض شده فقط تشریح و توصیف مطالب بزرگان بوده و تاکید کرده‌ام که غرض فقط تبیین کلام بزرگان است و مسأله رد یا قبول آن در حیطه این نگاشته نیست [۱].

همانطور که در مصاحبه عرض شده تقریباً تمام اعتراضات تفکیکیان و نیز جریان آقایان نصیری و میلانی ناشی از اشتباه فهمیدن مراد حکما و عرفاست و وظیفه ما (شاگردان شاگردان مکتب عرفان و حکمت و علامه‌های عصر اخیر) فقط تبیین صحیح کلمات بزرگان است و هیچ گاه بحث به مسائل فلسفی نرسیده است.

در جامعه سالم و اسلامی و بر اساس موازین عقلی و فقهی حق اظهار نظر در فضاهای عمومی مختص متخصصین است و نباید هر انسان بی‌اطلاعی از راه برسد و برای خود مرکزی یا مجله‌ای تاسیس نموده و فکری را منتشر کرده و هرج و مرجی علمی به پا کند.

غیر متخصصین فقط مجاز به نشر کلام اعلم یا کلام عالم در کنار اعلم یا طرح انتقادات خود در فضاهای تخصصی می‌باشند و نام این کار جلوگیری از هرج و مرج است نه تیغ‌کشی بر آزاداندیشی.

تفاوت حقیر با آقای نصیری این است که بنده علی‌رغم آنکه از نقلیات فارغ شده و در عقلیات نیز چند برابر آقای نصیری تحصیل کرده‌ام فقط گزارش‌گر آراء عالمان اعلم بوده‌ام ولی آقای نصیری که به اعتراف خود فقط بدایه و نهایی‌ای دیده‌اند، به خود اجازه می‌دهند یک جریان اجتماعی به راه انداخته و نظرات دانشمندان اعلم و علامه‌های روزگار را نه فقط تخطئه کرده بلکه انکار ضروریات دین بنامند و هر چه همه متخصصین فریاد بر می‌آورند که شما مطالب بزرگان را اشتباه می‌فهمید باز هم بر راه باطل خود اصرار بورزند. حال نمی‌دانم حقیر توهم علامگی دارم یا ایشان؟! و الی الله و اولیائه المشتکی.

ایشان به حقیر و مدافعان فلسفه و عرفان به خطا نسبت داده‌اند که هر مخالفی را با حربه تجهیل و بی‌سوادی می‌رانیم و تاب هیچ مخالفتی را نداشته و باب انتقاد را می‌بندیم. این سخن کاملاً خلاف واقع است. از قضا همواره در میان عالمان مدافع فلسفه از انتقاد استقبال شده است.

حضرت آیت الله مصباح یزدی مدّظله رئیس مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (از مهمترین مؤسسات فلسفی، عرفانی در حوزه قم) و نیز آیت‌الله فیاضی مدّظله (رئیس مجمع عالی حکمت اسلامی) هر دو مخالف اصول و مبانی عرفان و بسیاری از آراء حکمت متعالیه هستند. حقیر به طور شفاهی از آیت‌الله فیاضی شنیدم که فرمودند در حدود پنجاه درصد مسائل با ملاصدرا و اساتیدم حضرات آیات حسن زاده و جوادی اختلاف نظر دارم.

همه می‌دانند که این دو بزرگوار وحدت وجود را قبول ندارند و در بسیاری از مسائل نفس و معاد و یا در اصالة‌الوجود نظراتی خاص دارند. ولی آیا دیده‌اید که کسی این بزرگان را غیر متخصص بداند و از اظهار نظر ایشان منع نماید؟ مگر نه این است که در همایش‌ها و نشست‌های علمی همواره این بزرگان دعوت می‌شوند و با صاحبان دیگر آراء به بحث می‌نشینند و حاشیه نهایی هر دو بزرگوار در دست مدرسین فلسفه می‌چرخد و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

البته در هر اختلاف نظری هر یک از طرفین معتقد است طرف مقابل اشتباه فهمیده است ولی هیچ کس، عالمان فلسفه‌خوانده مخالف ملاصدرا را غیرمتخصص نخوانده و به اظهار نظرهای ایشان اعتراض نمی‌کند و بلکه از آراء ایشان استقبال نیز می‌شود.

مشکل حوزه‌های علمیه با امثال آقایان نصیری، میلانی و سیدان این است که ایشان حتی اصطلاحات ساده علوم عقلی را هم نمی‌دانند، وانگهی خود را صاحب نظر شمرده و در هر جایی به تبلیغ آراء خود می‌پردازند و به اصطلاح آقای نصیری به توهم علامگی دچار گشته‌اند.

تخصّص و عدم تخصّص یک نویسنده در نزد اهل فن با یک سخنرانی و یا یک تألیف وی آشکار می‌شود و همه اهل تخصّص حتی مخالفین وحدت وجود متفقند که امثال شما متخصص نبوده و شایستگی ورود در نقد این مسائل را ندارید. والا امر الیکم. اما وجه ضرورت تخصّص در فلسفه و تعریف و شاخصه آن را در نقدهای آتی ان شاء الله عرض خواهیم نمود.

باز گردیم به اصل مناظره و بررسی علمی سه مورد اول از تحریفات تاریخی ایشان.

آیا فیض کاشانی از عرفان و حکمت توبه نموده است؟

از تحریفات و جعلیات مخالفان عرفان و حکمت این است که عده‌ای از افراد فیلسوف و عارف پس از سال‌ها تلاش علمی در این زمینه‌ها توبه نموده‌اند. ولی در حقیقت اشخاصی که نام می‌برند یا فیلسوف و عارف نبوده‌اند و یا توبه نکرده‌اند.

آقای نصیری می‌نویسد:

«درباره ملامحسن فیض کاشانی داماد ملاصدرا چه می‌گویید که عمری در سلک فلاسفه و عارف بود اما در سالهای آخر عمر توبه کرده و اعلام وفاداری به معارف ثقلین نمود و رساله الانصاف را در این باره نوشت.»

حقیقت این است که فیض کاشانی هرگز توبه نکرده است و این سخن نسنجیده و بی اساس نیز از مجعولات مخالفان عرفان است که به علت بی دقتی و فقدان روش علمی یکی از دیگری گرفته و هر روز با آن عده‌ای را سرگرم و منحرف می‌سازند.

از نظر تاریخی بر این امر شواهد متعددی می‌توان یافت:

مرحوم فیض فهرستی خودنوشت دارد که در آخر عمرش نگاشته و در آن نام تالیفات خود را همراه با تاریخ تالیف بسیاری از آنها را ذکر نموده است.

کتابی که مخالفین عرفان آن را توبه‌نامه فیض کاشانی نامیده‌اند «الانصاف» نام دارد که طبق گزارش خود فیض کاشانی در سال ۱۰۸۳ نگاشته شده است. [۲]

فیض کاشانی پس از این تاریخ ۸ سال در قید حیات بوده و در این مدت آثاری دیگر نیز تألیف نموده است که همگی کاملاً بر اساس مبانی عرفان و حکمت متعالیه استوار است و در آنها تأکید فراوان بر وحدت شخصیه وجود و توحید حقیقی حضرت حق جلّ و علا می‌نماید.

از جمله:

(الف) الکلمات المخزونة که بازنویسی الکلمات المکنونة است و در ۱۰۸۹ تألیف شده است (همان، ص ۸۱ و ۸۲).

فیض در آغاز این کتاب توضیح می‌دهد که «محتوای این کتاب لباب معارف عارفین و چکیده اصول اصول دین است و من برای آن از کتاب و سنت شاهد آورده‌ام تا گمان نشود این مطالب گزاف است.» [۳] و پس از آن به تشریح وحدت وجود و سپس دیگر مسائل عرفانی با نقل عبارات فراوان از عرفاء همچون محیی‌الدین عربی پرداخته است.

(ب) الکلمات المضمونة که برگرفته‌ای از المحجة البيضاء است و به مباحثی چون توحید و توکل پرداخته است و در ۱۰۹۰ تألیف شده است [۴]

فیض این کتاب را با بحث وحدت وجود آغاز می‌کند و توضیح می‌دهد که عقل هر کسی به فهم مراد از آن نمی‌رسد [۵]

(ج) قرّة العیون که در ۱۰۸۸ تألیف شده [۶] و در بیان اصول دین است و همچون دیگر آثار فیض بر اساس مبانی عرفان نگاشته شده است.

فیض در فهرست خودنوشت خود می‌گوید باید این کتاب را از دست غیر اهل به دور داشته و به آن بخل ورزید.

نکته بسیار شیرین این کتاب آنست که فیض آن را با همان عباراتی آغاز می‌کند که در رساله الإنصاف (توبه‌نامه به اصطلاح مخالفان) نیز آمده است و توضیح می‌دهد که محتویات کتاب همه برگرفته از کتاب و سنت است: «اعلموا إخوانی- هداکم الله کما هدانی- إتی ما اهتدیت إلا بنور الثقلین وما اقتدیت إلا بالأئمة المصطفین وبرئت إلى الله ممّا سوی هدی الله فإنّ الهدی هدی الله. نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوّفم و نه متکلف، بلکه مقلّد قرآن و حدیث پیغمبر و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه بدین دو آشنا باشد بیگانه.» [۷]

(د) اصول المعارف که در ۱۰۸۹ نگاشته شده [۸] و تلخیص عین الیقین است و باز بر طبق اصول عرفان و حکمت متعالیه تألیف گشته است.

فیض در مقدمه این اثر توضیحی درباره حقانیت آثار حکمای اوائل و صاحبان مجاهده و خلوت داده و یکی از اغراض کتاب را اثبات تطابق نظرات ایشان با شریعت مقدسه برشمرده است و مدعی است که مطالب کتاب برگرفته از آیات و روایات است. [۹]

باری در این معنا که فیض هیچ گاه از طریق عرفان توبه نکرده هیچ انسان محقق نمی‌تواند شک کند و کسانی که چنین پنداشته‌اند یا به خاطر محدودیت منابع در زمان‌های گذشته بوده و یا به علت بی‌دقتی و بهره‌مند نبودن از روش تحقیق علمی همچون برادر مکرم جناب آقای نصیری.

اما معنای کلمات فیض در رساله الإنصاف چیست که می‌گوید:

«چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم و به آلتِ جهل در ازالهٔ جهل سعی بودم، و چندی طریق مکالمات متفلسفین به تعلّم و تفهّم پیمودم و یک چند بلند پروازیهایی متصوّفه را در اقاویل ایشان دیدم و یک چند در رُعونتهای منِ عندیّین گردیدم تا آنکه گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، کتب و رسائل می‌نوشتم و گاهی از برای جمع و توفیق، بعضی را در بعضی می‌سرشتم من غیر تصدیق بکُلّها ولا عَزیمهٔ قلبِ علی جُلّها بلْ أَحَطْتُ بما لَدَیْهِمْ خُبْرًا ... و کتبتُ فی ذلک علی التّمین زَبْرًا، فلم أجد فی شیءٍ من إشاراتهم شفَاء عِلْتی ولا فی إدَارَة عباراتهم بلال عِلْتی حتّی خِفْتُ علی نفسی،... ثمّ أبتُ إلی اللّهِ و فَوَضْتُ أَمْرِي إلی اللّهِ فَهَدَانِي اللّهُ بِبَرَکَةِ مُتَابَعَةِ الشَّرْعِ الْمَبِينِ إلی التَّعَمُّقِ فی أَسْرَارِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثِ آلِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ- صلوات اللّهِ علیهم- وَ فَهَمَّنِي اللّهُ مِنْهَا بِمُقَدَّارِ حَوْصَلْتِي وَ دَرَجَتِي مِنَ الْإِيمَانِ، فَحَصَلَ لِي بَعْضُ الْإِطْمِينَانِ وَ سَلَبَ اللّهُ مِنِّي وَ سَاوَسَ الشَّيْطَانِ، وَ لِلّهِ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا هَدَانِي وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا أَوْلَانِي» [۱۰]

برای فهم این عبارات به سه نکته باید توجه نمود:

الف) در این عبارات سخن درباره متفلسفه است نه فلاسفه.

متفلسفه به کسانی می‌گویند که خود را به فلسفه‌فهمی می‌زنند ولی از حقیقت آن بهره‌ای ندارند. ملاصدرا نیز در آغاز اسفار از اینکه بخشی از عمر خود را در بررسی اقوال متفلسفه صرف کرده استغفار می‌کند [۱۱]. آیا عاقلی می‌پندارد که ملاصدرا نیز از حکمت متعالیه توبه کرده است؟!

ب) گذشته از ضرورت توجه به تفاوت فلسفه و تفلسف، باید دانست که در لسان ملاصدرا و فیض فلسفه گاهی به معنای فلسفه مشائی به کار می‌رود که آن را از علوم ظاهر شماره‌ده و از قرآن و حدیث به دور می‌دانند [۱۲]. پس هر نقدی بر فلسفه در زبان ایشان نقد بر حکمت متعالیه نیست.

ج) ملاصدرا و فیض در بسیاری از عبارات خود که نمونه آن گذشت حکمت متعالیه و اصول عرفان را همان حقائق مطرح شده در قرآن و روایات اهل بیت می‌دانند و مکرر تاکید می‌کنند سر رسیدن ما به این معارف آنست که بر خوان معارف اهل بیت علیهم السلام نشسته و از قرآن و روایات استفاده کرده‌ایم. از دید ایشان توبه از رجوع به غیر از قرآن و روایات مساوی است با تمسک به همین معارف عرفانی و صحف حکمی نورانی و هر کس با عرفان و حکمت متعالیه مخالف است در حقیقت از قرآن و عترت بی‌بهره است. پس توبه فیض در حقیقت توبه از مسلک امثال آقای نصیری و منکرین توحید حقیقی و بازگشت به حقیقت معارف قرآن و عترت است که با سالها مجاهده و تحقیق به دست می‌آید.

باید دانست فیض کاشانی از سه جهت عباراتی در نقد فلسفه و فلسفه‌خوانی دارد که شرح آن در تبیین نظر شیخ بهائی خواهد آمد.

آری روحیه بی‌دقتی در میان مخالفان عرفان سبب شده که تحریف‌های عجیبی در تاریخ مکتب تشیع شکل بگیرد. امید است آقای نصیری و دوستانشان و جامعه تفکیکیان پس از خواندن این سطور دیگر هیچ‌گاه چنین اتهامی به عارف، مفسر، فقیه، محدث و حکیم بزرگ شیعه نزنند و کلمات فیض کاشانی درباره صعوبت فهم مطالب عرفانی و مطابقت آن با آیات و روایات اهل بیت درس عبرتی برای ایشان باشد تا در این مباحث با احتیاط بیشتری وارد شوند.

آیا شیخ بهائی با فلسفه مخالف بوده‌اند؟

از دیگر کسانی که متهم مخالفت با فلسفه شده و تفکیکیان و امثال آقای نصیری از آن به خطا بهره می‌گیرند، عارف بزرگوار مرحوم شیخ بهائی است. شیخ اشعاری دارد که در آن فلسفه مذمت شده و مخالفان آن را مستمسک قرار داده و واقعیت تاریخی شیخ را تحریف نموده‌اند. از جمله آقای نصیری می‌نویسد:

«لابد شیخ بهایی را نیز در ردش بر فلسفه با اشعار صریحش غیر متخصص می‌خوانید؟»

برای روشن‌شدن تحریف تاریخی این دست عبارات به نکاتی باید توجه نمود:

۱- شیخ بهائی فرزند شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد می‌باشد. شیخ حسین پدر شیخ بهائی - به تصریح بزرگان فن تراجم همچون صاحب ریاض - به تبع استادش شهید ثانی گرایش‌های صوفیانه داشته است (تصوف در اصطلاح آن دوره به دو معنی به کار می‌رود که در این عبارات به معنای عرفان شیعی و طریقه امثال مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی و مرحوم قاضی است و نباید با تصوف باطل برخی صوفیان معاصر اشتباه شود)؛ وی به همین جهت نظر مثبتی به مشایخ صوفیه داشته است. [۱۳].

مرحوم شیخ بهائی نیز به واسطه تربیت در دامان این پدر به شدت به عرفا و عرفان و تصوف معتقد است [۱۴]. در آثار خود تجلیل بسیاری از بزرگان صوفیه می‌نماید و از محیی الدین عربی به امثال «الشیخ الجلیل جمال العارفین محیی المله و الدین ابن عربی» و «الشیخ العارف الکامل الشیخ محیی الدین عربی ... رحمه الله»، «العارف الواصل الصمدانی ... قدس الله روحه» تعبیر می‌نماید. [۱۵].

ارادت بسیار زیادی به مولوی و مثنوی دارد و بارها در کشکول از وی به المولوی المعنوی و العارف الرومی یاد می‌کند و مثنوی وی را نیز مثنوی معنوی خوانده و اشعار عجیبی در وصف مثنوی معنوی از وی نقل شده که گوید:

من نمی‌گویم که آن عالیجناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی

همچو قرآن بر زبان پهلوی [۱۶]

اشعار مثنوی را در تبیین وحدت وجود و مقام فنا و بقا نقل می‌کند و در برخی موارد پس از نقل اشعار اشاره دارد که خود نیز شمه‌ای از این مقامات را چشیده است [۱۷]

وی از مدافعان وحدت وجود است و آن را برتر از سطح فهم افراد عادی می‌داند [۱۸] و تأثیری وسیع در ترویج عرفان شیعی در عصر خود گذاشته است.

گرایش شدید مرحوم علامه مجلسی اول، به عرفان و تصوف عمدتاً تحت تأثیر شیخ بهائی است.

مجلسی اول، تصریح می‌کند که شیخ بهاء مائل به تصوف بوده و وی نیز در دوره‌ای از جوانی در محضر شیخ بهائی بیشترین اشتغالش در تصوف بوده است. [۱۹] برخی از آثار شیخ چون کشکول از کلمات عرفاء مملو است و از ایشان با احترام کامل یاد می‌نماید چنانکه از بایزید و انا الحق گفتن نیز دفاع نموده است.

۲- آن مرحوم در نزد ملا عبدالله یزدی و شیخ أحمد گچائی، حکمت تحصیل نموده است و طبق نقل مصادر تاریخی در اصفهان به تدریس حکمت نیز مشغول بوده است و مرحوم صدرالمتألهین (ره) ابتداء «شفا» را نزد ایشان می‌خوانده تا اینکه شیخ بهائی وی را به میرداماد ارجاع می‌دهد و امروزه نام شیخ بهائی در فهرست فلاسفه شیعه مطرح است [۲۰]. چنانکه مباحث فلسفی زیادی نیز در آثار برجای مانده از خود همچون کشکول طرح نموده است.

۳- فلسفه در زبان آن عصر شامل حکمت متعالیه نمی‌شود و معمولاً به حکمت مشائی و یا مجموع حکمت مشائی و اشراقی اطلاق می‌شود.

مرحوم شیخ بهائی همچون همه عرفای متشرع (مانند فیض کاشانی) با فلسفه مشائی صرف و فلسفه‌خوانی متداول در آن عصر از سه جهت مخالفند و به «حکمت ایمانی» دعوت می‌کنند.

الف) حکمت مشائی صرف، مبتنی بر پذیرفتن کثرت استقلالی است که موجب محدود شدن ذات نامتناهی الهی است؛ علاوه بر اینکه علم و قدرت الهی را نیز به نوعی محدود تصویر می‌نماید و تجزّد عالم مثال را منکر بوده و در تبیین معاد قرآنی با مشکل مواجه است و ... مجموع این امور سبب شده است که عرفا تأکید کنند این فلسفه با معارف بلند وحی و مکاشفات عرفانی مطابق نیست و حکمای مشائی را تا سر حدّ کفر مذمت کنند که در عبارات عطار و مولوی و دیگران نمونه‌های فراوان است؛ ولی مذمت این فلسفه به معنای تنزل کردن و پائین آمدن به عقائد متکلمین عدلی یا اشعری نیست - که تفکیکیان و آقای نصیری به آن دچار شده‌اند - بلکه به معنای صعود به سوی حکمت متعالیه صدرائی و عرفان نظری است که از همه این جهات با قرآن مطابق است. روی همین جهت عرفا علم عرفان نظری را تدوین نمودند که در واقع یک هستی‌شناسی عقلی است.

هیچگاه بزرگان عرفان از محیی‌الدین تا شیخ بهائی با فلسفه به معنای «هستی‌شناسی عقلی» یا به معنای «حکمت متعالیه» مخالفت نکرده‌اند و هرگز سخنان نپخته تفکیکیان مبنی بر بی‌اعتباری علم حصولی یا بی‌ارزشی عقل غیر فطری یا کلمات عجیب نشریه سمات را در باب توحید به قلم و زبان نیاورده‌اند.

برخی از اشعار شیخ بهائی در مذمت فلسفه ناظر به فلسفه‌های غیرعرفانی و مخالفت آنها با قرآن و عرفان است.

ب) هستی‌شناسی عقلی (فلسفه) از علوم حصولی است و عرفا گرچه هستی‌شناسی عقلی (فلسفه) و سائر علوم رسمی را لازم می‌دانند ولی همیشه تأکید می‌نمایند که این علوم کافی نیست. این علوم خوراک عقل انسان است و جان و دل از آن بهره نمی‌برد. کسی که طالب حقیقت است باید به دنبال سیر و سلوک و تهذیب نفس و به تعبیر شیخ بهائی علم عاشقی باشد:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تلبیس ابلیس شقی

مجموعه‌ای دیگر از اشعار شیخ بهائی در مذمت فلسفه از این باب است و اختصاصی به فلسفه یونانی ندارد، بلکه هر گونه علمی را که موجب عشق و محبت نشود شامل می‌شود.

به عنوان مثال شیخ در ذیل این عنوان «فی ذم من صرف عمره فی العلوم الرسمیه الدنیویّه و لم یلتفت إلی العلوم الحقیقیه الاخرویّه» (در مذمت کسی که عمرش را در علوم رسمی دنیوی صرف نموده است و به علوم حقیقی اخروی توجه ننموده است) اشعاری زیبا دارد که در آن در کنار مذمت فلسفه از کتب ادبیات و منطق و کلام نیز- همچون مفتاح و ایضاح و مطالع و مقاصد و محصل و محصول - با زبان مذمت یاد می‌کند و از ریاضیات و اسطرلاب انتقاد می‌نماید؛ با اینکه می‌دانیم مرحوم شیخ هرگز با این علوم مخالف نبوده است و تألیفات زیادی در این علوم از خود به یادگار نهاده است. بلکه مرادش اکتفاء نکردن به این علوم و متوقف شدن در آن است.

او در ادامه ابیات می‌فرماید:

تا چند زنی ز ریاضی لاف؟

تا کی افتی به هزار گزاف؟

ز دوائر عشر و دقائق وی

هرگز نبری به حقائق پی

در قبر به وقت سؤال و جواب
 نفعی ندهد به تو اسطرلاب
 علمی بطلب که تو را فانی
 سازد ز علائق جسمانی
 علمی بطلب که به دل نور است
 سینه ز تجلی آن طور است
 علمی بطلب که کتابی نیست
 یعنی ذوقی است خطابی نیست
 علمی بطلب که جدالی نیست
 حالی است تمام و مقالی نیست
 علمی که دهد به تو جان نو
 علم عشقست ز من بشنو
 عشقست کلید خزائن جود
 ساری در همه ذرات وجود

با توجه به عنوان و صدر و ذیل اشعار؛ کاملاً معلوم می‌شود این اشعار در مقام مخالفت با فلسفه سروده نشده؛ بلکه تشویق به سیر و سلوک و علمی که در آن نافع است می‌باشد که نظیر این مطلب در عبارات جمع بسیاری از ارباب ذوق و سلوک و عرفان آمده است.

و نیز می‌فرماید:

لوح دل از فضلہ شیطان بشوی
 ای مدرس درس عشقی هم بگوی
 چند و چند از حکمت یونانیان
 حکمت ایمانیان را هم بدان
 چند زین فقه و کلام بی‌اصول
 مغز را خالی کنی ای بو الفضول

صرف شد عمرت ببحث نحو و صرف

از اصول عشق هم خوان یک دو حرف

دل منور کن بانوار جلی

چند باشی کاسه لیس بو علی

روی همین جهت است که در شرح حال مرحوم شیخ بهائی نوشته‌اند: «از سوی دیگر بهائی مانند سائر عرفا در حکمت و فلسفه تبرزی از خود نشان نداده است و به کلام نیز بی اعتنا بوده است... با طعن زدن به بسیاری از کتب معقول بر عدم تأثیر آنها در نجات آدمی اصرار ورزیده و گوهر سعادت را در آموختن «علم عاشقی» دانسته و مابقی را «تلبیس ابلیس شقی» خوانده است همچنین «علم رسمی» را که: «سر به سر قیل است و قال» بی حاصل خوانده است.»

به هر حال شیخ بهائی در این عبارات در قطب مخالف تفکیکیان و آقای نصیری و در جناح عرفای عالمقام قرار دارد که از حکمت یونانی به حکمت ایمانی پرکشیده‌اند.

ج) آخرین نکته‌ای که تأکیدش ضروری است اینکه شیخ بهائی و بزرگان اهل سلوک و عرفان چنانکه خواندن فلسفه و علوم عقلی را بدون تهذیب نفس خطا و خطرناک می‌شمارند، همچنین خواندن علوم عقلی را بدون تفسیر و حدیث و علوم نقلی مضر و خطا می‌دانند. از دید ایشان حکمت متعالیه صدرائی و عرفان از دامن قرآن و روایات برخاسته و همه افتخار خود را در این می‌دانند که به برکت آیات و روایات به این متاع گرانبها دست یافته‌اند.

لذا بزرگترین مفسران قرآن و روایات معارفی در عصر حاضر از حکمای صدرائیند. از منظر ایشان چنانکه فیلسوفی که از تهذیب نفس محروم است، در واقع حکیم و فیلسوف نیست، همانطور حکیمی که از قرآن و روایات و نقل محروم است، در واقع حکیم نیست. به همین جهت است که روش فلسفه‌خوانی متداول امروز در دانشگاه‌های کشور به هیچ وجه مورد تأیید این بزرگان نبوده است.

بزرگان حکما و عرفای شیعه پس از شیخ بهائی و میرداماد و ملاصدرا و خصوصاً در دو سده اخیر، جامع معقول و منقول بوده‌اند و بسیاری از ایشان در فقه در طبقه أعلم علماء قرار داشته و از مراجع تقلید و محققین فقه و اصول و تفسیر بوده‌اند. بلکه عمده بحثهای تحقیقی و دقیق در مسائل نقلی در باب تفسیر قرآن و شرح مشکلات نهج البلاغه و روایات اعتقادی، توسط حکما صورت گرفته است و جمعی از فقهای متقی معترف بوده‌اند که متخصص در این علوم نیستند. چنانکه عرض شد که شیخ انصاری در پاسخ مسائل عقلی مشکل می‌فرمود: «من وزیر داخله اسلام و حاجی سبزواری وزیر خارجه است. به ایشان مراجعه نمائید.»

روی همین جهت است که بزرگان عرفاء و حکمای صدرائی پرداختن به علوم عقلی را بدون مطالعه علوم دینی و انس با قرآن و روایات خطا می‌شمردند و روی همین جهت شیخ بهائی می‌فرماید:

«من أعرض عن مطالعه العلوم الدينیة و صرف أوقاته فی إفادة الفنون الفلسفیة فعن قریب لسان حاله یقول عند شروع شمس عمره فی الأقوال:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم

کنون می‌میرم و از من بت و زَنار می‌ماند» [۲۱]

و نیز می‌فرماید:

اندر پی آن کتب افتاده

پشتی بکتاب خدا داده

نی رو بشریعت مصطفوی

نی دل بطریقت مرتضوی

نه بهره ز علم فروع و اصول

شرمت بادا ز خدا و رسول

باری آنچه از نظر تاریخی مسلم است آنکه مرحوم شیخ با مخالفان عرفان و حکمت هرگز یک‌صدا نبوده و منتقد حکمت متعالیه عرفانی صدرائی نیست و کاملاً هم مسلک دیگر عرفا سخن گفته؛ از قضا وی اشعاری نیز در مذمت امثال آقای نصیری و مجله سمات سروده که عنوان آن چنین است:

«فصل فی ذم المنتقدین بالحکمة و ینکرون لطائفها و سرائرها من الغفلة و الظلمة و فی تفسیر من تفقه و لم یتصوف فقد نفق و من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من جمع بینهما فقد تحقق» (= فصلی در مذمت کسانی که به واسطه غفلت و ظلمت از علم حکمت انتقاد کرده و لطائف و ظرائف آن را انکار می‌کنند و در لزوم همراهی فقه و تصوف و تفسیر این سخن که هر کس فقیه شود و صوفی نباشد هلاک شده و هر کس صوفی شود و فقیه نباشد زندیق گشته و هر کس هر دو را با هم جمع نماید به حقیقت متحقق گردیده است).

وی در ضمن این اشعار منتقدین کلی ارسطو و افلاطون را مذمت نموده و تاکید می‌کند که فهم صحیح حکمت محتاج سلوک عملی است و باید حکمت با فقه و زهد قرین گردد.

ای که روز و شب زنی از علم لاف

هیچ بر جهلت نداری اعتراف

ادعای اتباع دین و شرع

شرع و دین مقصود دانسته بفرع

و آن هم استحسان و رای از اجتهاد
 نه خبر از مبدء و نه از معاد
 بر ظواهر گشته قائل چون عوام
 گاه ذم حکمت و گاهی کلام
 گه تنیدن بر ارسطالیس، گاه
 بر فلاطون طعن کردن بیگناه
 دعوی فهم علوم و فلسفه
 نفی یا اثباتش از روی سفه
 تو چه از حکمت بدست آورده‌ای
 حاش لله ار تصور کرده‌ای
 چیست حکمت طائر قدسی شدن
 سیر کردن در وجود خویشتن
 ظلمت تن طی نمودن بعد از آن
 خویشرا بردن سوی انوار جان
 پا نهادن در جهان دیگری
 خوشتری زیباتری بالاتری
 کشور جان و جهان تازه‌یی
 کش جهان تن بود دروازه‌یی
 خالص و صافی شوی از خاک پاک
 نه ز آتش خوف و نه از آب پاک
 هر طرف وضع رشیقی در نظر
 هر طرف طورانیقی جلوه‌گر
 هر طرف انوار فیض لا یزال

حسن در حسن و جمال اندر جمال

حکمت آمد گنج مقصود ای حزین

لیک اگر با فقه و زهد آید قرین

فقه و زهد ار مجتمع نبود بهم

کی توان زد در ره حکمت قدم [۲۲]

امید است آقای نصیری در نسبت دادن مسائل به اشخاص از روش‌های علمی بهره بگیرند تا در اثر بی‌اطلاعی و ناآشنائی با روش صحیح تحقیق، تاریخ مکتب تشیع را تحریف نمایند.

دیدگاه مرحوم آیت‌الله کمپانی اصفهانی درباره اسفار چیست؟

از دیگر مطالب مجعول آقای نصیری که حقا اسباب تأسف است سخن ایشان درباره مرحوم کمپانی است. در مصاحبه حقیر در اشاره به سخن برخی از بزرگان که گفته بودند اسفار کشک است عرض شده بود اگر اسفار کشک است چرا اصولی بزرگ مرحوم آیت‌الله کمپانی که بزرگان فقها به شاگردیش افتخار می‌کنند و در هوش و نبوغ زبانزد است به اسفار افتخار می‌نماید.

آقای نصیری در نقد این سخن مدعی شده‌اند که:

«برای تبیین این مساله جالب توجه خوب است ابتدا عین جمله مرحوم کمپانی را نقل کرده و سپس به تحلیل و بررسی آن بپردازیم. مرحوم مظفر در مقدمه اش بر اسفار ملاصدرا از مرحوم کمپانی نقل می‌کند که وی گفته است: «اگر کسی را بشناسم که اسرار کتاب اسفار را بفهمد بار سفر بر می‌بستم و برای شاگردی نزد او می‌رفتم و لو این که در دور ترین مناطق باشد... دلیل احساس نیاز مرحوم کمپانی به فهم اسرار اسفار بر اساس یک تحلیل، به ماهیت تناقض‌آمیز و غیرعقلانی بسیاری از مطالب این کتاب بر می‌گردد. مرحوم کمپانی از یک سو ملاصدرا را آدم بزرگی می‌دانسته که احتمال خطاهای فاحش در مورد او نمی‌داده است و از طرف دیگر مثلا با قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشياء و لیس بشئ منها» و این که «واجب الوجود در بردارنده همه اشياء در ذات و درون خود است و در عین حال بسیط و غیر مرکب است» (نظریه وحدت شخصیه وجود)، مواجه می‌شده است که حتی به تصریح ابن عربی چیزی جز یک پارادوکس و تناقض نیست. از این رو کمپانی همچنان به دنبال کسی می‌گشته است تا برای او روشن کند که چگونه خداوند عین همین مخلوقات و واجد آنها در ذات خود - و به تعبیر ابن عربی «ان الحق المنزه هو الخلق المشبه» - بسیط و غیر متجزی نیز هست».

این عبارات از غرر کلمات آقای نصیری است. گویا ایشان نابغه فقه و اصول و فلسفه را با خود مقایسه کرده و هرچه را بر خودشان نامفهوم بوده بر وی نیز مخفی پنداشته‌اند و این زحمت را هم به خود نداده‌اند که نگاهی به آثار مرحوم کمپانی و تاریخ حیات ایشان بیافکنند.

مرحوم محقق اصفهانی (مشهور به کمپانی) در نبوغ و استعداد و ورع و تقوی در دوره اخیر ضرب‌المثل بودند و بخش زیادی از حاشیه خود بر کفایه را که فهم کامل آن برای غالب فضلا غیرممکن است در حدود ۳۰ سالگی و حیات استادشان نوشته‌اند.

یکی از اساتید از مرحوم آیت الله شیخ هاشم قزوینی نقل کردند که زمانی محقق اصفهانی مریض شده و برای جراحی مغز ایشان را به بغداد بردند. جراح آلمانی پس از عمل می‌گوید: این مرد از نوابغ کم‌نظیر دنیاست. بافت مغزی وی فقط در نوابغ کم‌نظیر یافت می‌شود. ایشان کیست؟ می‌گویند از علمای شیعه است.

ایشان از جوانی در نزد مرحوم آمیرزا محمد باقر اصطهباناتی به تحصیل معقول پرداخته و تا پایان عمر از مدافعان سر سخت حکمت متعالیه بوده است. در آغاز دهه آخر عمرش منظومه‌ای در حکمت متعالیه سروده که تحفة الحکیم نام دارد و سراسر تقریر حکمت متعالیه است (همان حکمت متعالیه‌ای که در نزد برخی کشک است) و در آغاز آن می‌فرماید: «این کتاب در نزد اهل الهام از صحف مکرمه است. کتابی است که آیات و نشانه‌هایش محکم و استوار گردیده و ادله بین و آشکارش به حق تفصیل یافته و تشریح شده است. لطائفی از معارف در آن است که قرّة العین آن کسی است که می‌داند و می‌شناسد.»

وی در این کتاب بارها به نامحدود بودن وجودی حضرت حق و قاعده «بسیط الحقیقة کل الأشياء» اشاره می‌کند و آن را از مسلمات فلسفی و مطابق شهود می‌شمارد و بر همین اساس برخی از مسائل همچون علم باری را حل می‌کند.

صرف الوجود ذاته البسيطة

بکل معلولاته محیطة

فانه کما اقتضى الشهود

کل الوجود کله الوجود

فمبدأ کل الکل ینال الکل من

حضور ذاته علی رأی قمن [۲۳]

وی در همین کتاب وحدت شخصیه وجود را به تقریر مرحوم صدرالمتألهین بیان نموده و دفاع کرده است:

فالحق موجود علی الحقیقه

لا غیره فی هذه الطریقه

و هذه حقیقة التوحید

قرّة عین العارف الوحید [۲۴]

باید دانست که پذیرش قاعده «بسیط الحقیقه» که از مسلمات فن حکمت است مبتنی بر وحدت شخصی وجود نیست و محقق اصفهانی در دوران جوانی (حدود ۳۰ سالگی) نیز که هنوز وحدت شخصی وجود را بنامه نپذیرفته و به تشکیک معتقد بود به این قاعده اعتقاد داشته و در مناظرات مکتوبی که با مرحوم آیه الحق و العرفان فقیه بزرگ شیعه حاج سید احمد کربلائی در نقد وحدت وجود داشته آن را تقریر و تایید کرده است [۲۵]. ایشان سالها بعد توفیق فهم کامل وحدت وجود را یافته است.

مرحوم علامه طباطبائی که از شاگردان نامی همین محقق اصفهانی بوده و سالها از نزدیک ایشان را درک کرده‌اند می‌فرمایند: «و اما راجع به مباحثی که در مکاتبات و مراسلاتی که در قضیه تشکیک در وجود و وحدت در وجود، بین دو عالم بزرگوار آقای سید احمد کربلائی و آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رضوان الله علیهما صورت گرفت، و بالاخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیه توحیدیه مرحوم سید نشدند؛ یکی از شاگردان مرحوم قاضی بنام آقا سید حسن کشمیری که از هم دوره گان آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقا سید حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذه مرحوم قاضی بودند، بنای مکالمه و مباحثه را با مرحوم حاج شیخ محمد حسین باز کرد، و آنقدر بحث را بر اساس استدلالات و براهین مرحوم آقا سید احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم بقبول نمود.» [۲۶]

محقق اصفهانی (مرحوم کمپانی) پس از رحلت مرحوم آقا سید احمد کربلائی (بر اساس برخی مدارک) در حلقه شاگردان سلوکی عارف بزرگ و موحد عظیم آیت الله حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی - که از معتقدین سرسخت وحدت وجود است - در می‌آیند و بعدها خود ایشان نیز در این مسیر شاگردانی را تربیت می‌نمایند. [۲۷]

جناب نصیری آیا درباره چنین کسی با چنین آثار و تاریخی ممکن است گفته شود: «دلیل احساس نیاز مرحوم کمپانی به فهم اسرار اسفار بر اساس یک تحلیل، به ماهیت تناقض آمیز و غیر عقلانی بسیاری از مطالب این کتاب بر می‌گردد.»

برادر عزیز تا کی می‌خواهید به دلخواه خود هر نسبتی به هر کسی بدهید و با مطالب جعلی ادعاهای باطل خود را ترویج کنید؟!

آیا نباید از مرحوم کمپانی درس بگیرید؟ شما که می‌دانید که در هوش و نبوغ در سطح وی نیستید و می‌دانید که عشر وی نیز فلسفه نخوانده‌اید. این بزرگوار که در جوانی «بسیط الحقیقه» را که شما غیرعقلانی می‌دانید به خوبی می‌فهمید و از آن دفاع می‌کرد پس از سالها تحصیل و مدتها بحث علمی وحدت شخصیه عرفانی را نیز فهمید و دست خود را برای تهذیب نفس در دست عارف بزرگ وحدت وجودی عصر خویش نهاد.

نمی‌گوئیم از وی تقلید کنید که تقلید غیرمعصوم روا نیست؛ ولی آیا نباید کمی به خود آمده لاقول داد سخن ندهید که وحدت وجود مسأله‌ای غیرعقلانی و تناقض‌آمیز و واضح البطلان است و هر کسی می‌فهمد که اساسی ندارد؟! نمی‌شود تقوی پیشه کنید و در حد دانش خود سخن فرمائید؟!

معنای کلام مرحوم کمپانی چیست؟

با توجه به تاریخ حیات مرحوم کمپانی و تعلق خاطر ایشان تا پایان عمر به عرفان ناب شیعی مسلماً کلام ایشان به معنایی که آقای نصیری گفتند نیست. این سخن - چنانکه شاگرد خاصش مرحوم مظفر در تفسیر آن فرموده- گویا کنایه است از آنکه ایشان کسی را غیر از خودشان نمی‌شناسند که اسرار اسفار را فهمیده باشد و شاید هم کنایه از آن است که آن قدر کتاب اسفار عظمت دارد که من به عجز خود از فهم همه اسرار آن معترفم.

بسیار عجیب است که آقای نصیری عبارت مرحوم مظفر را - که ناقل این جمله است - در تفسیر آن دیده ولی هیچ اشاره‌ای ننموده و براساس سلیقه شخصی خود تفسیری برای کلام مرحوم کمپانی ساخته است و با این کار غیر عالمانه تاریخ حیات آن بزرگمرد را تحریف نموده است.

اکنون سخن در این است که آیا ممکن است اسفاری که نابغه‌ای به این بزرگی به فهمیدنش افتخار می‌کند یا خود را عاجز از آن می‌بیند، کشک باشد؟

در اینجا نگارنده بخش اول از این سلسله را پایان می‌دهم و امید است خداوند توفیق دهد که شماره‌های بعدی نیز به تفصیل و با روش علمی مستند حقیقت بقیه موارد آشکار شود.

از جناب آقای نصیری باز هم تقاضا می‌کنم اگر در خصوص این سه مسئله پاسخی دارند، ارائه دهند و در غیر این صورت بحث را از تمرکز خارج نکرده و به طرح مسائل غیر مرتبط مبادرت نورزند.

غرض از این سخن فرار از بحث نیست و این بنده با کمال بر و حوصله آمادگی خود را برای بحث درباره تمامی شبهات مربوط به عرفان و حکمت به شرط رعایت موازین علمی و نظم و دقت اعلام می‌کنم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهربین

پانویس

۱. صراط مستقیم، ص ۱۷۲، ۲۰۳-۲۰۵؛ تحریف‌های تفکیکیان، دفتر اول، ص ۱۷-۱۹
۲. فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی، ص ۱۰۷
۳. رسایل فیض کاشانی، ج ۳، الکلمات‌المخزونة، ص: ۲۳
۴. فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی، ص ۸۲
۵. رسایل فیض کاشانی، ج ۳، الکلمات‌المضنونة، ص: ۱۷-۲۰
۶. فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی، ص ۸۱
۷. قرۃ العیون فی أعز الفنون (چاپ کنگره فیض)، ص ۸
۸. فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی، ص ۷۹
۹. اصول المعارف، ص ۵۴ و ۵
۱۰. رسایل فیض کاشانی، ج ۱، الإنصاف، ص: ۱۰
۱۱. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، ص: ۱۱
۱۲. رک: رساله سه اصل، فصل نهم، ص ۸۱-۸۸
۱۳. رک: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۴؛ تعلیقة أمل الآمل، ص ۴۸
۱۴. رک: همان مصدر
۱۵. رک: شرح الاربعین، ص ۱۱۶ و ۴۳۴؛ الکشکول، ج ۱، ص ۲۱۷؛ ج ۲، ص ۳۲۵
۱۶. رک: دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۴؛ ص ۶۶۶؛ و روضات الجنات، ج ۸، ص ۶۸.
۱۷. الکشکول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ و ج ۳، ص ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۳۴۱
۱۸. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۶
۱۹. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۴۲۰
۲۰. (رک: فلاسفه الشیعه؛ ص ۴۴۶ - ۴۶۶؛ رساله تاریخ حکما (مجموعه مصنفات حکیم مؤسس، ج ۳، ص ۱۳۷-۱۴۰)
۲۱. الکشکول، ج ۱، ص ۲۱۴

۲۲. کلیات دیوان شیخ بهائی، ص ۱۴۸ و ۱۴۹
۲۳. تحفة الحکیم، ص ۷۶؛ و نیز رجوع کنید به ص ۷۱-۷۵
۲۴. تحفة الحکیم، ص ۷۲ و ۷۳
۲۵. رک: توحید علمی و عینی، ص ۵۷ و ۹۶
۲۶. مه‌رتابان، ص ۲۲۱
۲۷. رک: رساله لقاءالله، ص ۲۲۷-۲۴۲؛ شیخ مناجاتیان، ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۲۰۱-۲۱۰

منبع: خبرگزاری فارس (پیوند منبع)